

# ساختار فدرالی و مسئله ملی و قومی در ایران

## مجید زربخش

رخدادهای سالهای اخیر از حوادث بالکان تا عراق و منافع و سیاست آمریکا در برانگیختن اغتشاشات و درگیری‌های قومی در ایران، مسئله ملی و قومی در ایران را به موضوعی حساس و بالقوه مخاطره‌آمیز تبدیل کرده است. واقعیت این است که:

۱- در ایران قوم‌ها و ملیت‌های مختلفی زندگی می‌کنند و این کشور سرزمین مشترک اقوام و ملیت‌های گوناگون است که طی قرن‌ها با رشته‌های تاریخی، فرهنگی و عاطفی متعددی پیوند خورده و در ساختن این سرزمین و دفاع از آن کوشیده‌اند.

۲- اقوام و ملیت‌های این سرزمین هر يك ویژگی‌های قومی و فرهنگی و زبانی خود و در نتیجه خواست‌ها و مطالبات قومی و فرهنگی و زبانی میزهای دارند که بدون توجه به این مطالبات و بدن تأمین آنها- که حق طبیعی و جزئی از حقوق بشر است- همزیستی آنان برعم تمامی پیوندهای تاریخی نمی‌تواند پایدار باشد، آن‌هم در شرائطی که قدرتهای خارجی با بهره‌برداری از محرومیت‌ها و تبعیض‌های قومی و فرهنگی و مدهبی دست اندر کار ایجاد و دامن زدن درگیری قومی و ملی‌اند.

۳- هم امر آزادی تأمین حقوق شهروندی همه مردم و هم تأمین حقوق اجتماعی، فرهنگی ویژه ملیت‌ها و اقوام، تنها از طریق مبارزه‌ی مشترک برای نیل به دموکراسی و با ایجاد نظامی دموکراتیک در ایران ممکن خواهد بود. تفرقه و جدائی در صفوف این مبارزه‌ی مشترک همگانی و تبدیل آن به جریان‌های کوچک مستقل از یکدیگر- چه بسا در مقابل یکدیگر- نه به سود تأمین حقوق ملی و فرهنگی، بلکه در خدمت ادامه‌ی شرائط کنونی و در خدمت برانگیختن دشمنی قومی با پیامدهائی فاجعه‌آمیز است.

مبارزه برای تأمین خواست‌های فرهنگی، زبانی و سایر مطالبات قومی و ملی از مبارزه برای استقرار دموکراسی و تأمین حقوق شهروندی يك‌سان برای تمام مردم ایران جدا نیست. برابری ملی و قومی و حقوق فرهنگی، زبانی... اقوام و ملیت‌ها تنها در يك نظام دموکراتیک و پای‌بند به رعایت حقوق بشر و حقوق تمامی شهروندان قابل تصور و ممکن خواهد بود. نیروهای سیاسی باید با توجه به این واقعیت مبارزه برای تغییر شرائط کنونی را سازمان دهند و با ارائه طرح‌های روشن برای آینده، این مبارزه مشترک را به پیش برند. این طرح‌ها باید هم مسائل مربوط به استقرار دموکراسی و هم چگونگی تأمین حقوق ویژه اقوام و ملیت‌های مختلف را منعکس کند. طرح‌های مربوط به تأمین خواست‌های اقوام و ملیت‌ها طبیعتاً باید راه‌گشا و چاره‌ساز باشند. این طرح‌ها باید هم گذشته‌ی تاریخی مشترک و نتایج ناشی از آن را مد نظر داشته باشد، هم واقعیت و شرائط کنونی ایران و آمیختگی این اقوام و هم تحولات و اوضاع جهان امروز را. با توجه به چنین ضرورتی، در این نوشته ابتدا به بررسی اجمالی این واقعیت‌ها و شرائط و سپس به موضوع طرح‌ها و راه‌حل‌ها می‌پردازیم.

### ۱- گذشته‌ی تاریخی:

اسناد و داده‌های تاریخی، حاکی از آن است که در ایران تا آغاز دیکتاتوری رضاشاه ما با مشکل بزرگی به نام ستم و تبعیض ملی و قومی روبرو نبوده‌ایم. آنچه در آنجا حاکم بوده، ستم فرمانروایان، حکام و خان‌ها بر تمامی اقوام و ساکنان این سرزمین بوده است و نه ستم يك ملت بر ملت دیگر و یا محرومیت بخشی از مردم از حقوق فرهنگی، ملی و زبانی خویش.

تا پیش از سلطنت خاندان پهلوی، ترک‌زبانان قاجار بر ایران حکومت می‌کردند. قبل از آن نیز صفویان و قبل از صفویان نیز خوارزمیان تا سلجوقیان و غزنویان، همگی قبائل ترک و ترک‌زبان بودند که بر ایران فرمانروائی کردند. صرف‌نظر از دوران سیادت اعراب و خلفای اسلامی، طی بیش از هزار سال گذشته ترک‌ها و ترک‌زبانان بر این سرزمین حکومت داشتند. معجزاً همه و از جمله مردم ساکن ایران از آنها نه به‌عنوان پادشاهان ترک، بلکه به‌عنوان حاکمان و پادشاهان ایران نام برده‌اند و با این که در موارد متعدد در پی به‌قدرت رسیدن خاندان‌های جدید، فارسی زبانان از دم تیغ گذرانده شدند، کمتر از ستم يك قوم بر قوم دیگر سخن رفته است.

شناختن این دوران تاریخی هزار ساله نه ستم ملی و محروم بودن و یا محروم کردن بخشی از مردم از فرهنگ و زبان و ویژگی‌های قومی، بلکه آمیختگی گسترده قومی است. تاریخ و فرهنگ و ساختار اجتماعی نیز نتیجه و بازتاب همین آمیزش گسترده‌ی ایل‌ها و قبائل مختلف است. در زمان فرمانروائی خاندان‌های ترک‌زبان، زبان فارسی، بدون استحاله‌ی هویت‌های قومی و زبانی، زبان دیوانی بود و پادشاهان ترک‌تبار غزنوی و سلجوقی این زبان و فرهنگ ایران را تا آسیای صغیر گسترش دادند.

در دوران رضا شاه افزون بر بکارگیری سیاست‌های ضد دموکراتیک و سرکوب‌گرایانه علیه تمامی حرکت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منتقد و مخالف، دولت با ایجاد سیاست تمرکزگرایی شدید و تقسیم کشور به مرکز و پیرامون و اجرای سیاست همانند سازی و يك‌دست کردن مردم ایران به‌ویژه از نظر فرهنگی، اقدامات و کوشش‌هایی در جهت استحاله‌ی هویت‌های ملی و فرهنگی و زبانی به‌عمل آورد و از این طریق ستمی مضاعف بر اقوام و ملیت‌های غیرفارسی وارد ساخت.

سیاست یکسان‌سازی در آن دوره و سعی در از بین بردن تنوع‌ها و تمایزات و ویژگی‌های قومی، فرهنگی با فشار از بالا و به‌صورت تحمیلی، بخشی از برنامه‌ی شبه‌مدرنیسم رضاشاه بود که از جمله از طریق تلاش در حذف و نادیده گرفتن زبان‌های غیرفارسی، جلوگیری از بکارگیری عناصر بومی در رأس دوائر دولتی در ایالت‌های قومی غیرفارسی به‌ویژه آذربایجان، گم‌کردن مأموران اعزامی از مرکز در دستگاه‌های اداری، قضائی و سیستم آموزشی این ایالت‌ها، خودسری‌ها و ستم این دستگاه‌ها و مسئولان ناآشنای آن به زبان و مسائل و مشکلات محلی و ممانعت از تدریس زبان مادری در مدارس انجام می‌گرفت.

قربانی این ستم و بی‌عدالتی همه‌ی اقوام غیرفارسی زبان، به‌ویژه مردم آذربایجان و کردستان بودند که بخش بزرگی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. با اجرای سیاست هم‌سان‌سازی زبان که وسیله‌ی اصلی ارتباط است، از اقوام و ملیت‌های غیرفارسی و از آن جمله آذربایجان که تا پیش از آن، در دوره قاجار، ولیعهدنشین بود، گرفته شد. پس از خلع رضاشاه از سلطنت و ایجاد فضای باز پس از شهریور ۱۳۲۰ و حضور ارتش شوروی در شمال ایران و آذربایجان، شرائط مساعدی برای رشد مبارزه دموکراتیک بطور کلی و مبارزه برای تأمین حقوق ملی، فرهنگی و اجدادی اقوام و ملیت‌های ایران که قربانی سیاست یکسان‌سازی شده بودند، بوجود آمد، شرائطی که از جمله به‌ایجاد جمهوری مهاباد در کردستان و تشکیل فرقه دموکرات در آذربایجان منتهی شد.

فرقه دمکرات آذربایجان، به ویژه رهبر آن پیشه‌وری در طرح مسئله ویژگی‌های زبانی، فرهنگی و محلی و جلب توجه‌ها به ضرورت تأمین نیازهای ناشی از این ویژگی‌ها نقشی بزرگ ایفاء نمود. اما رویکردهای آن در جهت سیاست شوروی و تأثیر و نفوذ شوروی و کارگزاران آن در این جمعیت و کشاندنش به مسیر جدائی‌طلبی، نه تنها به فرقه دمکرات، بلکه به اصل موضوع تأمین حقوق ملی و قومی در ایران زبان‌های بزرگی وارد ساخت. آمیخته شدن فعالیت‌ها و هدف‌های فرقه دمکرات با سیاست‌ها و منافع شوروی و این واقعیت که باقروف رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی و گرداننده برنامه تجزیه‌طلبی نقشی مهم در فرقه داشت، سبب گردید که بسیاری از آزادیخواهان و نیروهای مترقی و ملی و مردم سایر مناطق از حمایت آن خودداری کنند و با بدبینی و نگرانی به آن بنگرند. حتی رهبری حزب توده با همه‌ی وابستگی به شوروی حاضر نبود از آن حمایت کند. حرکت فرقه دمکرات آذربایجان در هم‌سوئی با سیاست شوروی و نقشه‌های تجزیه‌طلبانه باقروف آثار منفی خود را تا به امروز بر جای گذاشته است. عده‌ای با توجه به این تجربه، غالباً مبارزه جنبش‌های قومی- ملی و دفاع آنها از حقوق اقوام و ملیت‌ها و یا دفاع از خودمختاری محلی را با دیده‌ی سؤطن می‌نگرند و یا آن را در راستای تجزیه‌طلبی قلمداد می‌کنند و عده‌ای نیز پیشه‌وری و اصلاحات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی فرقه دمکرات و جوانب مثبت کار آن را پوشش تعصبات قومی و نفاق‌افکنانه خود می‌کنند و به نام حقوق فرهنگی و زبانی مردم آذربایجان و "هویت‌طلبی" قومی و ملی و با تاریخ‌سازی و رقم‌سازی در این رابطه دانه‌های دشمنی قومی را می‌کارند. آنها آگاهانه یا ناآگاهانه پیشه‌وری را در فعالیت‌های یک‌سال آخر زندگی او در ایران خلاصه می‌کنند، یعنی درست زمانی که این فعالیت‌ها و مبارزه برای تأمین حقوق فرهنگی و زبانی مردم آذربایجان با تأمین منافع شوروی و هدف‌های جدائی‌طلبانه باقروف درهم‌آمیخته بود. در حالی که پیشه‌وری- بجز در یک سال و چند ماه آخر- در تمام دوران فعالیت سیاسی خود در ایران، همواره بر یگانگی ایران، حفظ تمامیت ارضی ایران و تأمین حقوق اقوام و ملیت‌ها در چارچوب قانون اساسی مشروطیت و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی تأکید داشت. او ضمن توجه خاص به مسئله حقوق فرهنگی، زبان و مسائل محلی آذربایجان راه حل را اجرای اصل‌های ۹۰-۹۳ قانون اساسی مشروطه می‌دانست و بر آن بود که تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی عامل تحکیم پیوندهای تاریخی اقوام و ملیت‌های ایران و حفظ تمامیت ایران است.

پیشه‌وری کار نویسندگی و روزنامه‌نگاری را در روزنامه "آذربایجان جزء لاینفک ایران" آغاز کرد. در آن هنگام او عضو حزب دمکرات (شاخه باکو) بود و با انتشار مقاله‌های متعدد با اندیشه‌های توسعه‌طلبانه حزب مساوات که در آن زمان جدائی آذربایجان ایران و ایجاد "آذربایجان واحد" را تبلیغ می‌کرد، بشدت به مخالفت برخاست. او در این رابطه در روزنامه نام‌برده نوشت: "آذربایجان روح ایران است، همان طور که بدن بی‌روح نمی‌تواند زنده باشد، از روح بدون بدن نیز کاری ساخته نیست. آذربایجان دست راست ایران است. بدن بدون دست با آن به‌حالتی ناقص می‌تواند زندگی نماید، ولی دست بدون بدن نابود می‌گردد. خلاصه مغتن‌های خوش خیال گرفتار افکار فاسده باید بدانند که فریفتن آذربایجانی و آلت دست کردن او و محو و لگدکوب نمودن حینیت تاریخی و شرف ملی‌اش هم چندان سهل و ساده نیست" (۱).

مقالات پیشه‌وری از روزنامه "حقیقت" تا "آزیر" نیز ضمن طرح مسئله حقوق فرهنگی و زبانی مردم آذربایجان همه تأکید بر حفظ تمامیت ایران و وابستگی تفکیک‌ناپذیر آذربایجان و احساس ایرانیست است. او نه تنها در مورد آذربایجانی‌ها در ایران، بلکه از مهاجران آن سوی ارس و ساکن در آذربایجان شوروی نیز با همین احساس دل‌بستگی عمیق سخن می‌گوید. وی در روزنامه "آزیر" که خود منتشر می‌کرد، در ۲۵ مرداد ۱۳۲۲ (۲ سال قبل از آغاز فعالیت فرقه دمکرات) نوشت: "کارگر ایرانی در خارج سخت میهن‌پرست بود. او می‌خواست به کشور خود برگردد و آن را آباد و معمور و متمدن بکند. در زیر سایه یک دولت مقتدر ملی دمکراسی به‌زندگی ساده دهقانی خود ادامه بدهد. لاقل کاری بکند که در ایران کار و کارخانه و وسیله معاش به‌وجود بیاید و او انرژی و توانائی خود را در آنجا به‌کار برد. زیرا هر چه باشد، در خاک بیگانه آن همه تحقیر و توهین را تحمل کردن، برایش مشکل بود".

پیشه‌وری در ۱۳۰۱ در روزنامه "حقیقت" (ارگان حزب کمونیست ایران) در مقاله‌ای تحت عنوان "حکومت مرکزی و اختیارات محلی" نوشت: "در مملکت یک حقوق عمومی و قوانین اساسی است که همه به آنها علاقه دارند و البته آن را باید نمایندگان ملت در یک جا مشترکاً حل کنند. اما بعضی مسائل مختص اهالی یک محل است... در هم‌جو مسائل البته باید اهل محل خودشان فکر کنند و قوانینی مطابق احتیاجات خود وضع کنند. منتهی این قوانین نباید مخالف اساس قوانین عمومی باشد... حکومت مرکزی تا کنون توجه به ولایات معطوف نداشته و آنها را از خود راضی نکرده و این که آنها تا کنون به فکر تجزیه نیافتاده‌اند، همان احساسات ایرانیست بوده است... ما کار نداریم که ابتدا چگونه بوده، شاید آذربایجانی‌ها از جنس مغول هستند، یا خراسانی‌ها از نسل عرب یا گیلانی‌ها از ملت دیگر یا کردها از نسل مدی بوده‌اند. این‌ها را امروز مدرک فرار دادن دیوانگی است... ایرانیست مافوق همه اختلافات است. یک نفر آذربایجانی خود را بهتر از شیرازی ایرانی‌پرست می‌داند. شاید شیرازی بهتر از خراسانی و اصفهانی بهتر از همه باشد... انجمن‌های محلی برای خاتمه دادن به ملوک‌الطوایفی، صحت انتخابات، ترقی تجارت و صنایع محلی وسیله بزرگی است". او بطور خستگی‌ناپذیر این اندیشه را که باید یگانگی ملی را حفظ کرد و به ایالات اختیارات داد، تبلیغ می‌کرد و بر ایرانیست تأکید می‌ورزید. او می‌نویسد: "اهالی ایران از ترک تا لر و کرد، ایرانیست را مافوق تمام احساسات می‌دانند ولی با وجود این باید یک نوع اختیارات عملی به آنها داد. عثمانی‌ها به اسم ترک و استبداد ملی، اعراب را از خود دور نمودند... همچنین روسیه تزاری در مقابل تقاضاهای ترکستان، لهستان، تاتارستان، قفقاز و غیره به‌سرریزه متوسل شده، سیاست پان اسلاویزم را تعقیب نمود... ما در ایران این گونه اسارت‌های ملی را قائل نیستیم، ولی بعضی نویسندگان بی‌فکر، آذربایجان را ترک خوانده یا فلان ایل را ایرانی ندانسته، درباره آنها سیاست علیحده تعقیب می‌کنند و این مسئله خطرناک‌تر از سیاست دولت می‌باشد...". او با تأکید بر اهمیت اختیارات محلی خاطر نشان می‌کند که "در هر حال دولت باید بدون تأخیر انجمن‌های محلی را دعوت به انعقاد کند و اختیاراتی به اهالی بدهد..." (۲).

استمرار این اندیشه در تمام نوشته‌های پیشه‌وری و حتی در بیانیه ۱۲ شهریور و اعلام تشکیل فرقه دمکرات نیز دیده می‌شود. او در ۲۸ آذر ۱۳۲۳ (۸ ماه پیش از تشکیل فرقه دمکرات) در مقاله‌ای در روزنامه "آزیر" پیرامون نطق دکتر مصدق در مجلس چهاردهم از جمله چنین می‌نویسد: "آقای دکتر مصدق... میل دارند سیاسیون این دوره، به‌آزادیخواهان دوره مشروطه تاسی کنند و از سیاست به‌تمام معنا ایرانی پیروی نمایند. این نظریه کاملاً صحیح است، اگر هر ایرانی بخواهد غیر از این کند، خائن است. هدف اشخاص با ایمان البته باید حفظ آزادی و استقلال میهن خود باشد و این هدف، روی سیاست کاملاً ایرانی تعقیب شود".

در بیانیه ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ نیز در موارد مختلف از حفظ استقلال و تمامیت ایران سخن رفته است و این البته در عین حال بیانگر آن است که گردانندگان طرح تجزیه نمی‌توانستند بدون شعارهای حفظ تمامیت

ایران و "زنده باد ایران مستقل و آزاد" که در پای اعلامیه آمده است، مردم آذربایجان و حتی بخش‌هایی از تشکیل‌دهندگان فرقه دمکرات را جلب کنند.

در بیانیه ۱۲ شهریور فرقه دمکرات از جمله چنین می‌خوانیم: "ایران مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل هر قدر آزادتر زندگی کنند، یگانگی بیشتری خواهند داشت. قانون اساسی ما نیز با تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی کوشیده است که بدین وسیله تمام مردم ایران را در تعیین سرنوشت کشور هر چه بیشتر دخالت داده و رفع احتیاجات مخصوص ایالات و ولایات را به خود آنها واگذار نماید... ما می‌گوئیم که در خاک آذربایجان یک خلق چهار میلیون نفری زندگی می‌کند که آنها قومیت خود را تشخیص داده‌اند، آنها زبان مخصوص به خود و آداب و رسوم جداگانه‌ای دارند. این خلق می‌گوید که ما می‌خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران، در اداره امور داخلی خود مختار و آزاد باشیم... به قوانین کلی و عمومی مملکت اطاعت خواهیم کرد و در مجلس شورای ملی و حکومت مرکزی دخالت و شرکت خواهیم نمود. زبان فارسی را به عنوان زبان دولتی و مدارس ملی خود نوام با زبان آذربایجانی تدریس خواهیم کرد..."

با همه اینها پس از شهریور ۱۳۲۴ سیر حوادث در بستر دیگری جریان یافت و پیشه‌وری با برنامه‌ای همراهی کرد که طبق اسناد و مدارک متعدد طراح و مبتکر آن شوروی و گرداننده‌اش باقروف رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی بود و هدف اصلی برنامه، تأمین منافع اقتصادی شوروی و نهایتاً در صورت امکان، جدائی آذربایجان و الحاق آن به شمال بود. همین اسناد نشان می‌دهند که شوروی و باقروف برای تشکیل و رهبری فرقه دمکرات هم به پیشه‌وری و هم به دیگران مراجعه کرده بودند، ولی بهر حال سرانجام پیشه‌وری با سازمان دادن فرقه و رهبری آن موافقت کرد و برای این منظور به آذربایجان رفت. شوروی‌ها برنامه‌ی تشکیل فرقه دمکرات را حتی از رهبران حزب توده نیز پنهان کردند و در آستانه تشکیل آن، سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان را به‌رغم مخالفت رهبری حزب توده به‌جدا شدن از آن حزب و پیوستن به فرقه دمکرات برانگیختند.

فرقه دمکرات موفق شد طی یک‌سال با انجام اصلاحات در زمینه‌های مختلف، از اصلاحات ارضی تا اصلاحات اداری و با خدمات و سیاست‌های کارآمد در صنعت، اشتغال، آموزش... از پشتیبانی گسترده‌ی مردم آذربایجان برخوردار گردد. معزداً با تغییر سیاست شوروی و پایان حمایت آن دولت از حکومت خودمختار فرقه دمکرات، نتوانست به‌حیات خود ادامه دهد و در برابر یورش سهمگین دولت مرکزی مقاومت کند. شوروی برانگیزنده اصلی فرقه دمکرات که در پی منافع خود بود، به‌اقتضای منافع و شرایط جدید، پشت آنها را خالی کرد و عقب نشست. شوروی از یک‌سو در زیر فشارهای بین‌المللی (به‌ویژه آمریکا و شورای امنیت) و از سوی دیگر فشار دولت ایران و گرفتن وعده‌ی انعقاد قرارداد نفت شمال از قوام‌السلطنه، تصمیم گرفت ارتش خود را از ایران خارج سازد و به‌حمایت خود از فرقه دمکرات پایان دهد. در اوائل فروردین ۱۳۲۵ شوروی بطور ناگهانی اعلام کرد که ارتش سرخ طرف ۶ هفته خاک ایران را تخلیه خواهد کرد. قوام نخست‌وزیر وقت ایران نیز پس از بازگشت از مسکو و مذاکرات طولانی با مقامات شوروی، از جمله با استالین و مولوتف، اعلام داشت: در مذاکرات با شوروی توافق شد که ارتش سرخ در فاصله‌ی ۶ هفته خاک ایران را ترک کند و نخست‌وزیر ایران نیز طرح قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را تا ۷ ماه دیگر برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد کند.

با عقب‌نشینی شوروی و قطع حمایت آن از فرقه دمکرات، زمینه سرکوب آن فراهم شد و سرانجام در آذر ماه ۱۳۲۵ دولت مرکزی (شاه و قوام) با اعزام نیرو از مرکز و حمله ارتش به آذربایجان و کشتار و سرکوب خونین در آذربایجان، فرقه دمکرات درهم شکست و متلاشی شد. پیشه‌وری نیز یک‌سال بعد در آذربایجان شوروی از طریق یک سانحه‌ی ساختگی اتومبیل (که شواهد رد پای عوامل باقروف و کا ک ب را در آن نشان می‌دهد) به‌قتل رسید.

هم ایجاد فرقه دمکرات و هم بهره‌برداری شوروی نتیجه‌ی وجود یک مسئله واقعی حل نشده است. هم در آن زمان و هم امروز، در ایران با مسئله حقوق ملی، قومی، زبانی و فرهنگی روبرو بوده و هستیم و برای مردم آذربایجان، کردستان، بلوچ، عرب و... ویژگی‌های قومی، زبانی، محلی و در نتیجه خواسته‌ها و نیازهای ناشی از این ویژگی مطرح بوده و هست. اغتشاشات قومی و بهره‌برداری بیگانگان و افتادن عده‌ای به دام آن، محصول لاینحل ماندن این مسئله و ندادن پاسخ مناسب به آن است. تشدید تعصبات قومی در میان گروه‌هایی از این اقوام و ملیت‌ها و کشیده شدن آنها به‌کردار و گفتار نامعقول، زبان‌بخش و نافرمان و بالقوه خطرناک هم از جمله به‌دلیل نادیده گرفتن این موضوع و فقدان یک گفتار منطقی، مسئولانه و چاره‌ساز در میان نیروهای سیاسی و آزادیخواهان ایران است.

## ۲- آمیختگی اقوام و ملیت‌های ایران

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، تمدن و فرهنگ ایران را اقوام و ملیت‌های ساکن آن، طی قرن‌ها هم‌زیستی، مشترکاً ساخته‌اند، همه آنها آن را از آن خود دانسته و همواره از آن در برابر تجاوزات خارجی دفاع کرده‌اند. آنها در فرایند تاریخی طولانی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و آمیزش‌های خانوادگی بطور تفکیک‌ناپذیری با یک‌دیگر درآمیخته‌اند. این آمیختگی در تاریخ معاصر با انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی مشروطیت، به‌ساکنان این سرزمین به‌صورت یک ملت، به‌معنای مدرن، هویت ملی و یگانگی ملی داده است. احساس یگانگی و احساس ملی مشترک در صد سال اخیر، هم در مبارزه علیه بیگانگان و هم در قیام همگانی علیه ستم و استبداد فرمانروایان بارها تجلی داشته است و جنبش مشروطه، جنبش ملی شدن نفت و انقلاب ۱۳۵۷ نمودارهای بارز آن و تظاهر برجسته این احساس ملی مشترک و دلبستگی همگان به این سرزمین و منافع و سرنوشت آن است. نقش آذربایجان و قیام ستارخان در مبارزه علیه استبداد، برای آزادی ایران و استقرار مشروطه و بطور کلی نقش و کوشش بزرگان این خطه از ستارخان و باقرخان و حیدر عمواعلی تا نامداران فرهنگ و ادب، از کسروی تا شهریار و دیگران که در آفرینش فرهنگ و ادبیات فارسی نیز سهمی بزرگ داشته‌اند، بازتاب این یگانگی و تلاش مشترک در حفظ این سرزمین و ساختن فرهنگ آن است.

همین احساس ملی یگانه است که مردم آذربایجان را از خویشاوندی‌های قومی آن سوی مرزهای ایران جدا می‌کند. همین یگانگی ملی است که مردم آذربایجان ایران را، با وجود داشتن زبان مشترک با ساکنان آن سوی ارس، از آنها متمایز می‌کند و به‌آنها هویتی مستقل می‌دهد، هویتی که نتیجه‌ی پیوند با سایر اقوام ایرانی و آمیختگی فرهنگ و تاریخ و منافع آنها است. ۱۵۰ سال جدائی و زندگی در شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کاملاً متفاوت، تفاوت فرهنگی اساسی در این دو بخش بوجود آورده و به‌هر یک از آنها، به‌رغم اشتراک در زبان، هویتی مستقل و متفاوت با دیگری داده است. طی این ۱۵۰ سال مردم آذربایجان سهم قابل ملاحظه‌ای در ساختن ایران در تمامی عرصه‌های آن، از اقتصاد و سیاست تا فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی داشته‌اند. هم اکنون حاکمیت ایران در دست یک "رهبر" آذری‌تبار است. بخشی از روحانیون حاکم و غیرحاکم ایران آذری‌اند و در رأس نهادهای گوناگون سیاسی، قضائی و نظامی آذربایجانی‌های فراوانی قرار دارند. در ذهنیت جامعه ایرانی و مردم تمام اقوام و ملیت‌های ایران، همه اینان، چه خادم و چه خائن، همه ایرانی‌اند و هیچ‌کس از آنها به‌عنوان آذری یا فارس و... نام نمی‌برد. افزون بر آمیختگی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تقسیم جمعیت در ایران امروز به‌گونه‌ای است که با وجود تمرکز کردها یا آذری‌ها یا

بلوچ‌ها و عرب‌ها در بخشی از مناطق، اقوام ایرانی در سر تا سر کشور پراکنده‌اند. هم اکنون جمعیت آذربایجانی‌های ساکن در تهران، از تبریز که بزرگ‌ترین شهر آذربایجان بشمار می‌رود، به مراتب بیشتر است. بهمین ترتیب است مشارکت در اقتصاد، در سیاست و در دانشگاه‌ها و مراکز علمی و پژوهشی. (گرچه این مشارکت به دلیل عدم توجه دولت مرکزی به مناطق عقب‌مانده و دلائل مذهبی و سیاسی در مورد کردها، بلوچ‌ها و عرب‌ها کمتر صدق می‌کند).

### ۲- اوضاع و تحولات جهان امروز

در جهان کنونی ما از يك سو با يك گرایش نیرومند و رو به گسترش حرکت به سوی انتگراسیون و ادغام کشورها در واحدهای بزرگ منطقه‌ای و ایجاد اتحادیه‌های منطقه روبرو هستیم و از سوی دیگر با سیاست تضعیف و تجزیه کردن بخشی از کشورها به مناطق کوچک‌تر. با این که گرایش و روند عمومی روی آوردن به اتحادها و ایجاد واحدها و قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای است و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری خود، منافع خویش را در بوجود آوردن این‌گونه اتحادها می‌بینند و در این راستا گام‌های بلندی برداشته‌اند و دولت-ملت‌های تا کنونی در اروپا در واحدهای بزرگ مانند اتحادیه اروپا متشکل شده‌اند، منافع کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری و سیاست سلطه‌طلبانه آنها در قبال پاره‌ای از کشورها، ایجاد روندی معکوس، یعنی کوچک و ضعیف کردن آنها است. حوادث سال‌های ۹۰ میلادی در بالکان، تجزیه این منطقه، کوچک کردن این کشورها و سپس وارد کردن آنها بصورت کشورهای کوچک در اتحادیه اروپا به‌رهای تحمیل قربانی‌ها و ویرانی بزرگ به مردم این منطقه- از تظاهرات بارز این سیاست است.

سیاست و عمل‌کرد آمریکا در سال‌های اخیر، اظهارات نظریه‌پردازان و برنامه‌ریزان آمریکائی و اسناد و مدارک نشان می‌دهند که این سیاست تجزیه و کوچک و ضعیف کردن برخی کشورها، بخشی از استراتژی آمریکا در خاورمیانه است. بی‌تردید در شرائطی که روند و گرایش عمومی در جهان و منافع کشورها- به‌ویژه کشورهای ضعیف- ایجاد سرزمین‌های بزرگ با تنوع فرهنگی و یا اتحاد و تبدیل شدن به قدرت‌های منطقه‌ای است، سیاست تقسیم کشورها به مناطق کوچک، از لحاظ سیاسی و نظری ارتجاعی و واپس‌گرا و از لحاظ عملی اقدامی در جهت منافع قدرت‌های سلطه‌گر خارجی است. در عین حال متحقق شدن یا پیش‌برد چنین سیاستی که مستلزم دامن زدن به اختلافات داخلی و جنگ‌های قومی و مذهبی در این کشورها است، طبعاً با قربانی‌های بی‌شمار و آسیب‌ها و پیامدهای ویرانگری برای این کشورها و ساکنان آن همراه خواهد بود. داده‌ها و شواهد گوناگون نشان می‌دهند که رهبران آمریکا در اجرای مقاصد سلطه‌گرانه خود در منطقه و در ارتباط با تضعیف ایران، سیاست دامن زدن به درگیری‌ها و اغتشاشات قومی و ملی در ایران را دنبال می‌کنند. نظریه‌پردازان گذشته و حال سیاست آمریکا، از برژنسکی و کیسینجر تا ولفوویتس و مایکل لودین، بارها بر ضرورت دامن زدن به اختلافات قومی در ایران و برانگیختن درگیری میان فارس و بلوچ و کرد و عرب و آذری و به‌راه انداختن حرکت‌های جدائی‌طلبانه تأکید داشته‌اند. افزون بر این در سال پیش با انتشار سندی از برنامه‌ریزان دیوانسالاری بوش، فاش گردید که یکی از نکات شش‌گانه سیاست آنها در ایران، دامن زدن به اغتشاشات قومی و مذهبی در مناطق مرزی ایران است. در ماه‌های اخیر نیز فاش شد که نهادها و بنیادهای مختلفی در آمریکا با بودجه‌ای معادل ۲۵۰ میلیون دلار در راستای اجرای این مؤلفه از سیاست آمریکا فعالیت می‌کنند. گسترش برنامه به‌زبان‌های کردی و آذری در "صدا آمریکا"، پشتیبانی رسانه‌ای در برخورد به "عملیات تاسوکی" در بلوچستان، پخش گسترده اخبار مربوط به این عملیات و بزرگ کردن عملیات و رهبر آن و... موارد گوناگون پی‌گیری این سیاست را نشان می‌دهد. در خشونت‌ها و درگیری‌های سال گذشته در شرق و غرب و جنوب کشور، از بمب‌گذاری‌های خوزستان تا حوادث سیستان و بلوچستان و طرح شعارهای نژادپرستانه در تظاهرات مردم تبریز علیه کاریکاتور تحقیرآمیز روزنامه دولتی ایران و سعی در منحرف کردن آن، رد پای دخالت‌ها و تحریکات به‌منظور ایجاد درگیری و دشمنی قومی مشهود است. مدتی پس از عملیات گروه "جندالله" در تاسوکی، روزنامه گاردین در تاریخ ۱۰ آوریل ۲۰۰۶ با استناد به اظهارات رئیس سابق عملیات ضد تروریستی "سیا" نوشت که در عملیات و حمله‌ای که در سیستان- بلوچستان صورت گرفت، "چریک‌های سنی و بلوچ که توسط آمریکا حمایت می‌شوند، شرکت داشته‌اند".

دامن زدن به اختلافات قومی و ملی در ایران هم به مقاصد لحظه‌ای و پیش‌برد سیاست‌های کوتاه‌مدت آمریکا در رابطه با جمهوری اسلامی کمک می‌کند و هم به هدف‌های میان مدت و بلند مدت آن در جلوگیری از ایجاد يك ایران مستقل و قدرتمند. مصالح و منافع آمریکا در این است که در ایران يك رژیم ضعیف و "دوست" حاکم باشد و در منطقه "تعادل ضعف" برقرار گردد. طبیعی است که وجود يك ایران مستقل و مقتدر و دمکراتیک در این معادله نمی‌گنجد. به عبارت دیگر دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی و برانگیختن جنگ میان فارس و کرد و آذری و عرب و... هم اهرمی است برای ستیز و سازش یا جمهوری اسلامی و هم عاملی است برای از بین بردن یگانگی ملی ایرانیان، ایجاد کینه و دشمنی در میان آنها، از بین بردن زمینه‌های استقرار يك نظام نیرومند و مستقل دمکراتیک و روبرو ساختن کشور با خطرات تجزیه. ممکن است تجربه‌های یوگسلاوی و عراق در این ارتباط تجربه‌هایی موفق به نظر آید. اما بدون شك تصور تعمیم این تجارب به ایران، تصویری نابخردانه و واهی است.

تفاوت بزرگ میان ایران با یوگسلاوی و عراق، تحقق مقاصد تجزیه‌طلبان را در ایران بی‌تردید با سدها و موانع غیرقابل عبور روبرو می‌کند. در بالکان کشور یوگسلاوی نه بر اساس پیشینه تاریخی و مشترک ملیت‌های آن، بلکه به دلیل شرائط پس از جنگ اول و سپس جنگ جهانی دوم و حمایت شوروی به صورت جمهوری فدراتیو تشکیل شد و پس از تشکیل نیز مناسبات میان اقوام و ملیت‌های ساکن آن نه بر اساس برابری، بلکه بر پایه تبعیض و سلطه صرب‌ها در عمل، استقرار یافت. این اتحاد که از همان آغاز نطفه‌های آسیب‌پذیری را با خود حمل می‌کرد، در شرائط بین‌المللی پس از فروپاشی "سوسیالیسم واقعاً موجود" و ضعف یوگسلاوی، در اثر تحریکات و دخالت اروپا و آمریکا و دامن زدن به اختلافات قومی، مذهبی در آتش جنگ داخلی و مداخله نظامی سرانجام فروپاشید.

عراق کنونی نیز، نه بطور طبیعی و بر پایه آمیزش تاریخی ساکنان آن، بلکه در ارتباط با نیازهای سیاسی، اقتصادی و نظامی انگلیس، پس از جنگ جهانی اول تشکیل شد و پیش از آن بخشی از قلمرو عثمانی بود. ساکنان شیعه و سنی و کرد، گرچه پس از ایجاد کشور، واحد سیاسی مستقلی را تشکیل دادند، ولی آن هویت فرهنگی که نشان آمیزش واقعی به مثابه يك ملت باشد، نه پیش از تشکیل عراق وجود داشت و نه پس از تشکیل بر آن غالب شد. حاکمیت طولانی اقلیت سنی، نادیده گرفتن اکثریت شیعه و بی‌اعتنائی به حقوق ملی و فرهنگی کردها همواره زمینه‌ای مساعد برای بروز گسترش درگیری‌ها و جدائی‌های قومی و مذهبی در این کشور بوده است. در حالی که در ایران همان‌گونه که در بالا اشاره شد، اقوام و ملیت‌های ساکن آن در خلال قرن‌ها تمدن و فرهنگ ایرانی را مشترکاً بوجود آورده، از آن همواره دفاع کرده و به مثابه يك ملت، هویت ملی یافته است.

با همه این‌ها، این واقعیت و یگانگی ملی و احساس یگانگی به معنای آن نیست که به مقاصد تجزیه‌طلبانه و برنامه‌های ایجاد درگیری‌های قومی و ملی کم‌بها دهیم. استراتژی دامن زدن به جدائی و

درگیری‌های قومی و ملی، اگر هم نتواند به تجزیه منتهی شود، اما می‌تواند در ایجاد اغتشاشات قومی، دامن زدن به اختلافات و برانگیختن دشمنی قومی در ایران نقشی مهم ایفاء کند. این استراتژی بر تبعیض‌ها و نابرابری‌های ملی و قومی تکیه دارد. بنابراین بدون دادن پاسخ درست به مسئله و بدون یافتن راه‌حل‌های مناسب و چاره‌ساز نمی‌توان بطور مؤثر با آن مبارزه کرد و مانع مخاطرات آن شد.

واقعیت این است که امروز در ایران مردم آذربایجان، کردستان و سایر ملیت‌های غیرفارس زبان از حقوق فرهنگی، آموزش به زبان مادری و... محروم‌اند. در مناطق سیستان، بلوچستان و خوزستان هم‌میهنان بلوچ و عرب با بی‌عدالتی و تبعیض‌های مضاعف روبرو هستند و فقر، بیکاری، عقب‌ماندگی و عدم توجه به عمران و آبادی از ویژگی‌های این مناطق است. طبیعی است در چنین زمینی دانه‌های اختلافات قومی می‌تواند بارور شود و می‌توان به رشد آن شتاب بخشید. بهمین جهت باید در پی یافتن راه‌حلهایی بود که بطور ریشه‌ای و همه‌جانبه به این مشکلات پاسخ دهد. نه شعارهای کلی و فاقد راه‌حل‌های مشخص از نوع "حق تعین سرنوشت"، به حل مسئله یاری می‌رساند و نه رجعت دادن موضوع به تأمین حقوق شهروندی و این ادعا که "تأمین حقوق شهروندی برابر، برای حل مشکل کافی است." با تأکید بر اهمیت حفظ تمامیت ارضی نیز نمی‌توان مسئله حقوق ملی و قومی را نادیده گرفت و آن را به نام خطر تجزیه کشور کنار گذاشت. حفظ تمامیت ایران مستلزم حفظ منافع و خواست‌های همه مردمی است که در آن ساکن‌اند و در ساختن آن سهیم بوده‌اند. مسئله ملی و قومی نه با انکار موضوع و نه با دامن زدن به اختلافات و ایجاد دشمنی‌های قومی حل شدنی است. تنها با انگیزه‌ی حل مسئله در راستای تحکیم پیوندها و همزیستی اقوام و ملیت‌های مختلف و با تلاش و چاره‌جویی مشترک و هم‌گامی می‌توان در جهت حل آن گام برداشت.

به باور من نکته اساسی در حل مسئله قومی و ملی، تغییر در ساختار متمرکز قدرت است. با تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی نمی‌توان به خواست‌ها و مطالبات اقوام و ملیت‌های مختلف پاسخ گفت. تمرکززدائی، تقسیم قدرت و دادن اختیارات محلی، نخستین گام در جهت حل مسئله است. قدرت دولتی متمرکز، نه فقط عامل نابرابری‌های قومی و ملی، بلکه عامل بسیاری از ناهنجاری‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. تمرکز قدرت و امکانات در دست دولت و وجود دولت مقتدر مرکزی همواره عامل استقرار استبداد و بازتولید آن، وسیله ایجاد دیوانسالاری عظیم و متورم و بوجود آورنده‌ی ناموزونی و ناهماهنگی رشد اقتصادی در مناطق مختلف کشور بوده است. تمرکز قدرت و ثروت در دست حکومت مرکزی، بجای وابسته کردن قدرت دولتی به مردم، همه مردم و سرنوشت مناطق مختلف و آبادانی آنها را به قدرت حاکم، سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های آن وابسته و نیازمند می‌سازد. در حالی که در چارچوب ساختار غیرمتمرکز و با تقسیم قدرت و دادن اختیارات به مناطق هم می‌توان به حل مسئله ملی و قومی و تنوع فرهنگی و زبانی کمک کرد و هم به رفع این ناهنجاری‌ها و ناموزونی و ناهماهنگی رشد مناطق و عقب‌ماندگی آنها. با توجه به این که سیستم عدم تمرکز می‌تواند به اشکال مختلف متحقق شود، لذا ضروری است با تأمل و اندیشیدن در این اشکال، مناسب‌ترین شکل پاسخگو به شرائط و نیازمندی‌های کشور را یافت.

"شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران" چهار سال قبل طرحی را به عنوان "طرح پیشنهادی قانون اساسی" برای بحث و تبادل نظر در میان نیروهای سیاسی منتشر ساخت. در این طرح، سیستم فدرال در چارچوب ساختار جغرافیائی استانی، پیشنهاد شده است. به نظر ما این سیستم عدم تمرکز، هم به مسئله ملی، قومی و ویژگی زبانی و فرهنگی پاسخ می‌دهد و هم به حل مشکل جامعه در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت کشور. در این ساختار مردم هر استان هم در تشکیل حکومت مرکزی و پارلمان کشور شرکت مستقیم دارند و هم از طریق حکومت‌های محلی هر استان (خواه در آن تمرکز قومی وجود داشته باشد و خواه نداشته باشد) امور مربوط به منطقه خود را اداره می‌کنند. این نظام در عین حال که شرائط لازم برای تأمین حقوق اقوام و ملیت مختلف در سرزمین مشترک را بوجود می‌آورد، شرائط گسترش و تعمیق دموکراسی و مشارکت وسیع همه مردم را در اداره امور و امکانات مداخله مستقیم آنها در تمامی ارگان‌های اجرایی و قانون‌گذاری را نیز ایجاد می‌کند. در این نظام اختیارات و وظائف پیشبرد امور در نهادهای مختلف تقسیم می‌شود، هر نهادی دارای اختیارات محدود در ارتباطی زنده و مستمر با مردم است و شرائط کنترل قدرت در تمام اجزاء و سلسله‌مراتب آن ممکن می‌گردد.

به باور ما این سیستم فدرال، هم از فدرالیسم قومی و هم از سایر اشکال عدم تمرکز نظیر تشکیل انجمن‌های ایالتی-ولایتی برای کشور ما مناسب‌تر است. فدرالیسم بر اساس تقسیم به قلمروهای قومی، با توجه به آمیختگی تفکیک‌ناپذیر تاریخی، اقتصادی-اجتماعی در ایران و پراکندگی جمعیت قومی و ملی-که در بالا به آن اشاره گردید- و ناممکن بودن، یا ساده نبودن تعیین مرزهای داخلی، بجای حل مشکل، مشکلات و درگیری‌های ملی-قومی جدید و بی‌سرانجامی به همراه خواهد داشت. این گونه سیستم فدرالی نه مشکل را حل می‌کند و نه در جهت تحکیم همزیستی و همبستگی ملی است. از سوی دیگر نظام فدرالی بر اساس قلمروهای قومی، ملی، حتی با فرض تأمین خودگردانی در آذربایجان و کردستان و بلوچستان، پاسخگوی مسئله خودمدریبتی و چگونگی اداره‌ی امور در سایر مناطق نیست. در حالی که سیستم فدرال بر اساس تقسیم‌بندی جغرافیائی و استانی، هم به مسئله خودگردانی در مناطق دارای تمرکز قومی و ملی پاسخ می‌دهد و هم به خودمدریبتی مردم در سایر مناطق توجه می‌کند. به سخن دیگر، در چارچوب این ساختار تمامی مردم، بطور یکسان، امکان می‌یابند امور محلی و منطقه‌ای خود را در عرصه‌های مختلف اداره کنند.

اندیشه و طرح تشکیل انجمن‌های ایالتی-ولایتی نیز اندیشه و طرح تجربه‌نشده‌ای است که در شرائط صد سال پیش ایران، به منظور مشارکت مردم در اداره‌ی امور ایالتی و ولایتی (و با توجه به موقعیت و نقش ایل‌ها، سران ایل و خان‌ها) تدوین گردید. در صد سال گذشته در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران تحولات اساسی بوجود آمده است. میزان با سوادگی، سطح فرهنگی و معرفت مردم و نیازها و مطالبات سیاسی-اقتصادی و فرهنگی امروز آنان با صد سال پیش کاملاً متفاوت است و کیفیتی دیگر دارد و راه‌حل‌های برخاسته از شرائط آن روز و تجربه‌نشده را نمی‌توان طرحی مناسب برای امروز دانست. فدرالیسم بیش از دو قرن در کشورهای مختلف و در اشکال گوناگون قومی، زبانی، سرزمینی و... تجربه شده است. بنابراین می‌توان با توجه به این تجربه‌ها و با توجه به اوضاع ایران از آن بهره گرفت و در روند گفتمانی منطقی، راه‌گشایانه و مسئولانه، مناسب‌ترین شکل پاسخگوی شرائط و نیازهای کشور را پیدا کرد. همان‌طور که گفته شد، به گمان ما سیستم فدرالی بر تقسیمات جغرافیائی و استانی، مناسب و پاسخگوی این شرائط و نیازها است.

## پانویس‌ها:

- ۱- به نقل از کتاب "از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان"، تألیف علی مرادی مراغه‌ای
- ۲- همانجا